گزارش «جوان» از زندگی داریوش گودرزی کیا، نخستین عکاس شهید دفاع مقدس که لحظات ماندگار زیادی از رزمندگان ثبت کرده است

عکاسی که اولین داوطلب برای حضور در مناطق عملیاتی بود

■ احمد محمدتبریزی

عکاسی در جنگ همواره یکی از سخت‌ترین کارها برای عکاسان است و در روزگاری که وسایل ارتباط جمعی پیشرفت زیادی نکرده بود، این سختی دوچندان می‌شد. نگاتیو برای عکاسان حکم فشنگ برای اسلحه را داشت و آنها همچون سربازان آماده نبرد، تمام حواسشان به هر شات بود. باید در نهایت دقت و سرعت آن لحظه که گوشه‌ای از تاریخ را روایت می‌کرد، ثبت می‌شد و عکاس جایی برای اشتباه نداشت. رزمنده با تفنگش از میهنش دفاع می‌کرد و عکاس با دوربینش بخشی از تاریخ کشور را به تصویر می‌کشید. رزمنده برای آن لحظه مقابل دشمن می‌جنگید ولی عکاس با هنرش آن لحظه را تا ابدیت ثبت می‌کرد.

داریوش گودرزی کیا اولین شهید عکاس دفاع مقدس است. عکاسی شجاع، هنرمند و کاربلد که فریم‌های زیادی از روزهای نخستین جنگ را با دوربینش ماندگار کرده است. سال ۱۳۵۵ به استخدام خبرگزاری ایرنا درآمد و خیلی زود استعداد و پشتکارش را در عکاسی نشان داد. همزمان با تظاهرات مردمی، همگام با انقلابیون علاوه بر شرکت در کارهای انقلابی، با دوربین خود به ثبت رویدادهای آن روزها می‌پرداخت. پیروزی انقلاب اسلامی روحیه دینی و ملی‌گرای شهید گودرزی کیا را بیدار کرد. تجاوز عراق به خاک ایران، مهم‌ترین مأموریت این عکاس اراکی در دوران کارش است. حضور در کنار نیروهای مردمی و رزمندگانی که مقابل دشمن می‌جنگیدند، جسارتی فراوان می‌ساخت و داریوش در اولین روزهای دفاع مقدس به سوی مناطق جنگی رفت و از لحظه لحظه‌های نبرد نیروها عکس و خبر تهیه می‌کرد.

برای شرکت در عملیات‌ها نخستین داوطلب بود و به طور مستمر در خطوط مقدم حضور پیدا می‌کرد. هیچ‌گاه کسی از سختی‌های کار، حقوق ناچیز و اندک گلایه‌ای از زبان شهید گودرزی کیا نشنید. همواره تبسمی بر لب داشت و با نگاهی نافذ و گیرا از لنز دوربینش دنیا را نگاه می‌کرد. حضور در سنگرها و زندگی با رزمندگان، داریوش را بیشتر از هر زمان دیگری متوجه دنیایی فانی و زودگذر کرده بود. همسر شهید درباره ویژگی‌های اعتقادی شهید می‌گوید: «اهل نماز شب بودند. اهل عبادت بودند به طوری که هر هفته شب‌های دوشنبه و پنج‌شنبه به اتفاق حاج‌آقا دعای کمیل می‌خواندیم. حتی در وصیتنامه خاصی که برای من نوشتند، بسیار به بنده تأکید داشتند که دعای کمیل را ادامه دهم و هنگام خواندن دعا ایشان را فراموش نکنم.»

شهید گودرزی کیا در عملیات‌های بزرگی مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان، محرم، تمامی والفجرها، خیبر و آخرینش میمک حضوری فعال داشت. جای جای جبهه‌های جنوب و کوه‌ها و قله‌های پوشیده از برف جبهه‌های غرب را زیر پا می‌گذاشت و در می‌نوردید. رزمندگان هیچ‌گاه از یاد نخواهند برد که او همواره با آنان در خطوط مقدم بر ثبت حماسه همت گماشت.

دوستانش نقل می‌کنند که در منطقه به شهید گودرزی پیشنهاد می‌شود سوار بر خودرو عکاسی کند که ایشان در پاسخ می‌گوید: «این موضوع برای من قابل درک نیست که درون خودرو و سوار بر آن بخواهم عکاسی کنم. من باید کار را ببینم، حس از کار بگیرم و بعد عکاسی کنم. سوار بر ماشین که نمی‌شود کار کرد.»

هیچ‌گاه سنگینی وظیفه در جبهه‌های نبرد باعث تعلل در کارش نشد. همیشه از منطقه‌ای به منطقه‌ای، از خاکریزی به خاکریزی دیگر می‌رفت و رشادت و شجاعت رزمندگان را جاودانه می‌کرد. سیمای صمیمی، تبسم گرم و محبت بی‌دریغش در همه حال قابل احساس بود. غالباً همراهانش که با او به خط مقدم می‌رفتند بی او می‌آمدند چراکه شهید گودرزی کیا در کنار رزمندگان برای ثبت

> برای شرکت در عملیات‌ها نخستین داوطلب بود و به طور مستمر در خطوط مقدم حضور پیدا می‌کرد. هیچ‌گاه کسی از سختی‌های کار، حقوق ناچیز و اندک گلایه‌ای از زبان شهید گودرزی کیا نشنید. همواره تبسمی بر لب داشت و با نگاهی نافذ و گیرا از لنز دوربینش دنیا را نگاه می‌کرد

لحظه‌ای می‌ماند. همسر شهید در وصف روحیه خستگی‌ناپذیرش بیان می‌کند: «شهید گودرزی کیا همواره سعی می‌کرد تا جراحت‌های وارده در جبهه‌ها را به خانواده اطلاع‌رسانی نکند و معمولاً ما بعد از مرخص شدنشان متوجه می‌شدیم چراکه می‌گفت ما رزمنده‌ها نباید در این شرایط به خانواده استرس وارد کنیم.»

شهید گودرزی کیا قبل از عملیات میمک به مرخصی رفت، ولی با شنیدن شروع عملیات شتابان به خبرگزاری رفت و تقاضای عزیمت به جبهه کرد. اصرار بیش از حد مسئولان برای ممانعت از رفتن او و موکول شدن آن به زمان دیگری فایده نداشت و بالاخره در آخرین اعزام شب پنج‌شنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۶۳ عازم منطقه غرب شد. در شب ۲۹ مهر ماه احساس دیگری داشت؛ گویی از حصاری که از آغاز زندگی در آن زندانی بوده درآمده است. زیبا، عمیق و اسرارآمیز به اطراف نگاه می‌کرد. دریافته بود که رفتنش بی‌بازگشت است و عاقبت نیز چنین شد.

شهید گودرزی کیا در بخش‌هایی از وصیتنامه‌اش چنین می‌نویسد: «خدا را سپاس که به من فرصتی عنایت نمود تا بتوانم چند خطی به نام وصیتنامه از خود باقی بگذارم. خدایا اگر به آن مقام که تو می‌پسندی، لایق نیستم، پس به غلامی غلام شهدا قرارم بده. خدایا تو را قسم به کودکان شهدا از گناهان من بگذر که دیگر طاقتم تاب شده است. خدایا به عزت و مقام شهدا نام شهید بر من قرار بده. پدر، مادر، برادران، خواهرانم و همسرم، راه ما، راه خداست، بشتابید که از این کاروان عقب نمانید و بدانید که به این راحتی هر کسی به این سعادت نمی‌رسد. پس شاد و صبور باشید، چراکه ما راهمان را پیدا کرده‌ایم. الهی از تو تمنای بخشش و هدایت دارم.»

یادکرد

شهید علی‌اکبر حاجی‌پور، فرمانده گردانی که در آبان سال ۱۳۶۲ آسمانی شد

محافظ امام، نیروی چمران و یار همت

■ آرمان شریف

لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) انسان‌های بزرگ زیادی به خود دید؛ افرادی که هر کدام وزنه‌ای در جبهه بودند و عملکردشان ترسی عمیق در دل دشمن ایجاد می‌کرد. شهید ابراهیم همت، حاج احمد متوسلیان، محسن وزوایی، عباس کریمی و صدها نیروی شاخص دیگر نفراتی بودند که عیار رزمی، نظامی و معنوی رزمندگان در جبهه را مشخص می‌کردند. «علی‌اکبر حاجی‌پورامیر» نیز یکی از نیروهایی بود که دشمن بعثی او را به خوبی می‌شناخت و بارها در قله‌های غرب و دشت‌های جنوب، از رشادت‌های این رزمنده میدان دیده زخم خورده بود. کینه دشمن از او به حدی بود که رادیو عراق چندین بار از او به زشتی یاد کرد و سعی در کوچک نشان دادن بزرگی او داشت.

با شروع غائله کردستان، شهید حاجی‌پور با شنیدن فرمان امام خمینی(ره) مبنی بر آزادسازی شهر پاوه، با یک گردان نیرو به کردستان رفت و در آنجا به نیروهای شهید چمران ملحق شد. او که سال‌ها قبل در ارتش خدمت می‌کرد و به جرم انجام فرایض مذهبی چند بار بازداشت شده بود، با علوم و فنون نظامی آشنایی داشت و شجاعتش در انجام کارهای رزمی چهره‌ای جسور از او ساخته بود.

شروع جنگ فرصت مناسبی برای پیاده کردن آموخته‌های پیشین است. تجربه گرانبهای حضور در جبهه کردستان و نبرد در کنار دکتر چمران غنیمت بزرگی برای شهید حاجی‌پور است. شهید حاجی‌پور، پس از شروع جنگ تحمیلی با گردان تحت امر خود، عازم جبهه‌های جنوب شد. علی‌اکبر در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس با مسئولیت فرماندهی گردان وارد عمل شد و در عملیات بیت‌المقدس، به شدت از ناحیه پا مجروح شد. پس از بهبود یافتن نسبی به همت خانواده‌اش تن به ازدواج داد اما زمانی که خانواده همسرش، وی را به انتخاب میان ماندن در کنار همسر و رفتن به جبهه مخیر کرد، وی بدون کوچک‌ترین تردیدی به جبهه عزیمت نمود و در عملیات رمضان فرماندهی گردان عمار به او محول گردید.

رزمنده «رضا پازش» با بیان خاطره‌ای از شهید حاجی‌پور می‌گوید: «در «قلاژه» خبردار شدم که گردان کمیل در خط پدافندی است. روزی شهید «حاج علی‌اکبر حاجی‌پور» معاون لشکر و فرمانده تیپ یک عمار را دیدم و از وی درخواست انتقال به گردان کمیل (یکی از گردان‌های تیپ عمار از لشکر ۲۷) را کردم. وی پذیرفت. به مدت یک هفته در چادر شهید حاجی‌پور حضور داشتم و در این مدت مجذوب اخلاق شوخ‌طبع و بی‌ریای وی شدم.»

غیرت، جوانمردی و خلاقیت‌های این فرمانده دلیر در مواقع حساس و بحرانی همیشه مثال زدنی بود. خضوع و فروتنی‌اش سبب شده بود بارها پشت سر بسیجیان که در حال نماز خواندن بودند می‌ایستاد و به آنها اقتدا می‌کرد. فتح‌الله ناد علی در مورد این ویژگی اخلاقی شهید حاجی‌پور می‌گوید: «یکی دو هفته قبل از والفجر یک، برای شناسایی منطقه ما را به دیدگاه لشکر منطقه ۳۱ برد، قبلاً با فرماندهی آن لشکر هماهنگ شده بود، ولی به خاطر بی‌اطلاعی، نگهبان از ورود به دیدگاه جلوگیری کرد و گفت می‌بخشید نمی‌شود، دستور داده‌اند کسی وارد نشود. حاجی که فرماندهی چند گروهان و گردان و دسته را بر عهده داشت، آنقدر با متانت عمل کرد که همه را متعجب ساخت. او با کمال خونسردی گفت: باشه جانم، فقط با قرارگاه تماس بگیر و بگو حاجی‌پور از لشکر ۲۷ آمده است. نگهبان به داخل سنگر خودش رفت. پس از لحظاتی بازگشت و گفت: باید مرا ببخشید، قبلاً به ما اطلاع نداده بودند. بفرمایید.»

علی‌اکبر حاجی‌پور از این پس تا آخرین لحظه حیاتش در تمامی عملیات جبهه جنوب حاضر بود. با شروع عملیات والفجر ۴، حاجی‌پور همراه نیروهای خود، به جبهه غرب رفت و با سازماندهی نیروها به دشمن یورش برد و به تمامی اهداف از پیش تعیین شده رسید، از جمله ارتفاعات استراتژیک ۱۹۰۴ را که مشرف بر شهر پنجوین عراق است از چنگ دشمن خارج کرد و با قدرت تمام به منطقه مسلط شد.

شهید حاجی‌پور پس از تثبیت مواضع به دست آمده در مرحله اول عملیات والفجر ۴ در منطقه غرب، در مرحله دوم عملیات که برای شناسایی مواضع دشمن رفته بود، در دشت پنجوین مورد هدف تیر مستقیم تانک دشمن قرار می‌گیرد و در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۶۲ به فوز عظیم شهادت نایل می‌شود.

نگاه

در رثای حال و هوای این روزهای اربعین

کربلا رفتن یا کربلایی شدن؟

■ علیرضا محمدی

این روزها که حال و هوای اربعین حسینی همه جای کشورمان را در برگرفته، کمتر ایرانی را خواهیم یافت که یا خود عزم سفر به عراق را نداشته باشد یا در نزدیکی‌اش کسی عازم سفر اربعین نباشد. اگر کمی به خاطراتمان رجوع کنیم، می‌بینیم که در روزگاری نه چندان دور سفر به کربلا آرزویی محال و دست نیافتنی به نظر می‌رسید. حسرتی که در دل خیلی از بزرگ‌ترهای ما و خصوصاً رزمنده‌ها ماند و هرگز در عمر زمینی‌شان لذت در آغوش کشیدن ضریح شش‌گوشه آقا اباعبدالله‌الحسین(ع) را درک نکردند. اما سفر بی‌خطر این روزهای کربلاییان، قطع به یقین ماحصل خون‌های پاک شهدایی است که با شعار آزادسازی راه کربلا از جان گذشتند و در خاک‌های تفتیده جنوب و کوهستان‌های صعب‌العبور کردستان در خون خود غلتیدند.

در دوران دفاع مقدس شعارهای رزمندگان بوی دلتنگی داشت. این ستارگان زمینی در آرزوی زیارت بارگاه مولایی بودند که به تأسی از او، جانشان را کف دست می‌گرفتند و رهسپار جبهه‌ها می‌شدند. شعارهایی مثل «عشق حسین ما را به این وادی کشانده/ رزمنده‌ها تا کربلا راهی نمانده»، «تا کربلا راهی نیست، اگر بجنبید!»، «ایستگاه بعدی، کربلا» و... همگی نشان از دلتنگی یاوران بحق حسین برای زیارت بارگاه مولای خویش خبر می‌دادند. جوان‌های پاکی که بیشتر از تمامی موجودات عالم خود را شبیه ارباب بی‌کفن‌شان امام حسین(ع) کرده بودند. بسیاری از این شعارها پشت پیراهن رزمنده‌ها یا داخل کلاهخودها و در پیشانی‌بندهایشان نوشته می‌شد. آنها جار می‌زدند که عاشق حسین هستند و برای زنده نگه داشتن اسلام ناب محمدی، چون حسین(ع) مشتاق به فدا کردن جان خویش هستند: «اگر دین جدم با خون من اصلاح می‌شود. پس ای شمشیرها مرا دربر گیرید.»

جالب است که در اوج جنگ و در بحبوحه دفاع مقدس دو رزمنده شهید توانستند به مزار سیدالشهدا(ع) راه یابند و نجف و کربلا را زیارت کنند. شهیدان عبدالمحمد سالمی‌نژاد و سیدناصر سیدنور از نیروهای زبده اطلاعات و شناسایی قرارگاه سری نصرت بودند که در جریان عملیات شناسایی منطقه هور برای انجام عملیات خیبر توانستند تا کربلا پیش بروند و بارگاه مولایشان را زیارت کنند. آنها حتی از زیارتشان عکس هم داشتند. هر دو این عزیزان کمی بعد در عملیات خیبر به شهادت رسیدند. همانطور که بعد از بازگشت از کربلا به همرزمانشان مژده شهادت خود را داده بودند.

سیدحسین حسینی از رزمندگان دفاع مقدس می‌گوید: «نوحه رزمندگان تا کربلا راهی نمانده را حاج صادق آهنگران خواند. این نوحه چنان نیروی مضاعفی در بچه‌ها ایجاد می‌کرد که چیزی جلودارشان نبود. آن زمان کربلا آرزویی دست نیافتنی به نظر می‌رسید. من که آذری زبان هستم، یادم است نوحه‌ای به این مضمون می‌خواندیم: «یولارون باقلی قالیب ای کربلا. حسرتون دیل لرده دی کاروان چولرددی» (راه های تو بسته مانده کربلا. حسرتت در دل‌های ماست و کاروان در بیابان آواره مانده است). به شخصه وقتی نزدیک مرز می‌رفتم و فکر می‌کردم تنها با دو، سه ساعت رانندگی می‌توان به حرم آقا اباعبدالله‌الحسین(ع) رسید، دلم آتش می‌گرفت. یک روز یکی از رزمنده‌ها نوحه آذری حسرت کربلا را خواند. تا خط مرزی فاصله زیادی نداشتیم. آن روز خیلی از بچه‌ها به شدت گریه می‌کردند. دوست داشتیم دل‌مان کبوتری می‌شد و تا حرم مولا پر می‌کشید. عملیاتی هم در پیش بود. شاید ما نتوانستیم جسممان را به کربلا برسانیم، ولی خیلی از بچه‌هایی که آن روز با نوحه کربلا گریه می‌کردند، در عملیات به شهادت رسیدند و وجود مقدس اربابشان را در آن جهان زیارت کردند.»

شهید آوینی می‌گوید: «کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. نه، کربلا حرم حق است و هیچ‌کس را جز یاران امام حسین(ع) راهی به سوی حقیقت نیست.» در دفاع مقدس عملیات بسیاری با نام کربلا انجام گرفت. در واقع رزمنده‌ها جهاد خود را مزین به نام «کربلا» می‌کردند و در زمین نبرد «عاشورا» می‌آفریدند. پس از دفاع مقدس نیز باز زمین کربلا جولانگاه شیرمردانی شد که به نام مدافعان حرم از عزت و شرف مسلمانان در برابر شقی‌ترین جنایتکاران تاریخ دفاع کردند. در محرم سال ۹۳ بود که عملیات عاشورا توسط رزمندگان ایرانی و عراقی انجام گرفت تا در اربعین همان سال شاهد یکی از بی‌نظیرترین راهپیمایی‌های اربعین باشیم.

قطع به یقین بسیاری از رزمندگان دفاع مقدس و شاید برخی از رزمندگان مدافع حرم هرگز از نزدیک هوای حرم یار را نفس نکشیدند. اما مگر نه اینکه «کربلا به رفتن نیست. به شدن است.» شهدا کربلایی شدند و در جوار مولای خویش جای گرفتند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۳۱

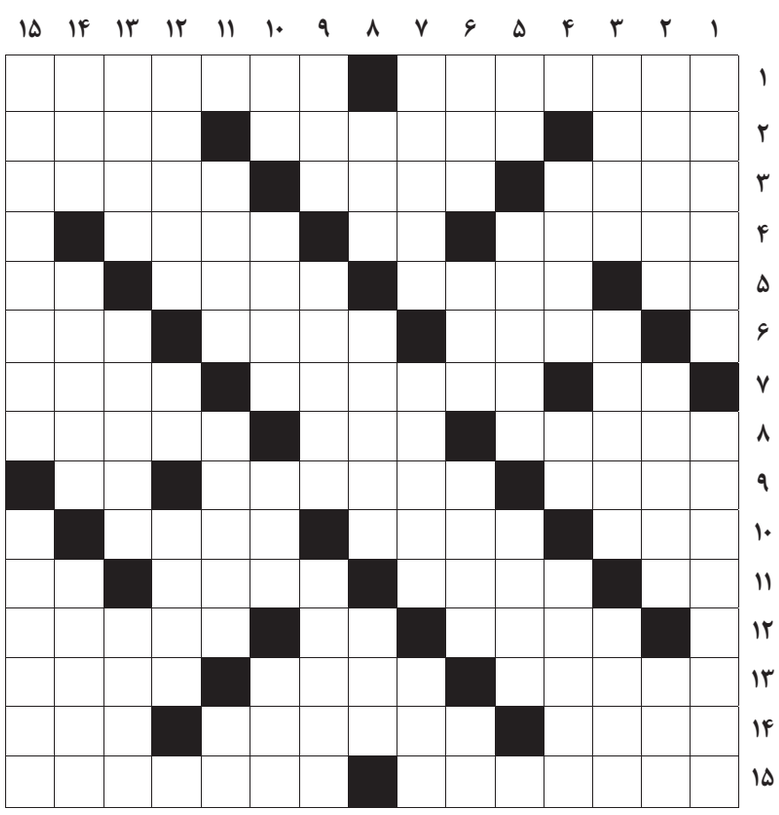

از راست به چپ

■ ۱- از نام‌های سری لانکا- یک نوع هرم دارای چند طبقه ■ ۲- شهری در استان فارس- تیم فوتبالی قدرتمند در لیگ برتر جزیره- سرگرد قدیمی ■ ۳- خوشگل- کوره- از شهرهای استان اصفهان ■ ۴- از محلات تهران- صدمتر مربع- بچه چهارپایان ■ ۵- لقب مردانه اسپانیایی- زندان تهران- عدد نغمه‌خوان- ذات و شخص ■ ۶- دارفانی- پیشوای مذهبی- کوچک‌ترین داده در رایانه ■ ۷- آزاده کربلا- نام عمومی سبزی‌ها و میوه‌های خوراکی- شتر بدون کوهان ■ ۸- نوعی هواپیمای جنگی- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش- سنگ نمک ■ ۹- کارگزار و مباشر- هر یک از ساختمان‌های درون سلول که عملکرد خاصی دارند- حرف انتخاب ■ ۱۰- درخت لرزان- صبح زود- گازی قابل اشتعال ■ ۱۱- فیلم ابوالفضل جلیلی- نام قدیم تایلند- نوشیدنی حرام- کتف ■ ۱۲- از تقسیمات قرآن- رطوبت- جانور درختزی استرالیایی ■ ۱۳- پیل- سرایدار مدرسه- جولانگاه کشتی‌ها ■ ۱۴- صبر زرد- کاشف پنی‌سیلین- شدیدتر ■ ۱۵- ورزشگاه سنتی- ماکارونی ورقه‌ای

از بالا به پایین

■ ۱- بهترین انتقاد- تردست ■ ۲- جنین- داستان و سرگذشت- میوه تلفنی ■ ۳- حفظ کردن- خلاف هزینه- چهارپایان ■ ۴- پایتخت اردن- فرمان اتومبیل- روزنه؛ رخنه ■ ۵- مادر لر- اهل شیخ‌نشینی در خلیج فارس- دورانی که انسان بیش از هر زمان دیگر احتیاج به کمک دارد ■ ۶- چین و شکن- دوست- مطلع و هوشیار- شگرد ■ ۷- از شهرهای جنگ‌زده- آداش- کالای بسته بندی نشده ■ ۸- شهر نورانی- بخشی از استان فارس را شامل می‌شود- راحت‌الحلقوم ■ ۹- مخفف از آن- به درستی؛ البته- تصویر بزرگان دین ■ ۱۰- پهلوان- لاغر و نحیف- از پونه بیزار است- ورزش خشکی و آبی ■ ۱۱- افسار و یراق اسب- واحد سنجش سطح در کشاورزی- سوغات اصفهان ■ ۱۲- پایتخت فرهنگی آلمان زادگاه گوته- نت میانی- برقرار و دایر ■ ۱۳- پولی که خریدار داشته باشد- بستر- ساحل دریا ■ ۱۴- زادگاه حضرت ابراهیم- اکسیر- نسبت خانوادگی ■ ۱۵- دماپا- کشور نوشابه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳			۸				۲
								۴
۱				۳	۶			
۸						۳	۹	
۷	۱	۶						
			۷	۴	۸			
				۵				
۶		۷				۸		
		۵				۷	۱	

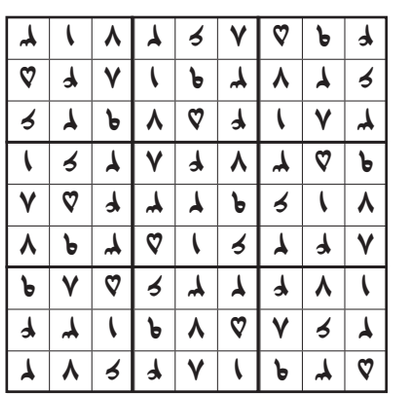

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۳۰